

((سوزان-لوری پارکس (Suzan-Lori Parks) نمایشنامه‌نویس، رمان‌نویس و فیلم‌نامه‌نویس برجسته آمریکایی است که در ۱۹۶۳ مه ۱۰** در فورت ناکس، کنتاکی متولد شد. او دوران کودکی خود را به دلیل شغل نظامی پدرش در آمریکا و آلمان سپری کرد. تحصیلاتش را در *کالج ماؤنت هولیوک** در رشته ادبیات انگلیسی و آلمانی به پایان رساند و تحت تأثیر *جیمز بالدوین** به سمت نمایشنامه‌نویسی گرایش پیدا کرد)).

این‌ها را می‌توان در هر مرجع آمریکایی دربارهٔ نمایشنامه‌نویسان معروف پیدا کرد. اما شاید تعریف درست‌تری از او چنین باشد: او یک زن سیاه‌پوست است. همین کافی است تا جایگاهش را در تاریخ ادبیات روشن کند. اگر از کسی بپرسید چه کسی در سال ۲۰۰۲ جایزهٔ پولیتزر را برد، احتمالاً مکث می‌کند یا یادش نمی‌آید. اما اگر بگویید «زنی سیاه‌پوست در آن سال برندهٔ شد»، ناگهان بحث شروع می‌شود؛ دربارهٔ چراً این اتفاق، نقدها و واکنش‌ها. همین خودش نشان می‌دهد که فراموش کردن این بُعد هویتی با این بهانه که «نگاه نژادپرستانه نباید مهم باشد» بیشتر شبیه یک دروغ است تا واقعیت.

در طول سال‌ها، نقدهای مختلفی به پارکس وارد شده است: بعضی می‌گویند او همانند نویسنده‌گان جریان اصلی آمریکا می‌نویسد، برای خوشایند مخاطب سفید‌پوست، نه از دل تجربهٔ یک زن سیاه‌پوست. نقدی که بی‌شباهت به آنچه سال‌هاست (نه چندان بی‌راه) دربارهٔ هاروکی موراکامی و امثال او شنیده می‌شود نیست. از سوی دیگر، گروهی نیز به گرایش واضح او به فمینیسم رادیکال ایراد می‌گیرند؛ شاخه‌ای از فمینیسم که همواره بحث‌برانگیز، حاشیه‌ساز و البته نوآور بوده است.

بخش بزرگی از شهرت پارکس نیز به خاطر ***بازی‌های زبانی خاص*** اوست؛ شیوه‌ای که به نوشهایها و نمایشنامه‌هایش رنگ و بوی تازه‌ای می‌دهد و آن‌ها را از تئاتر رایج متمایز می‌کند. برای همین، من در این

پروژهٔ کلاسی تصمیم گرفتم با نگاهی در هم‌تنیده به سه وجه مهم نوشتار او، و با تمرکز ویژه بر نمایشنامه^{*} «در خون» (In the Blood) «شناخت مختص‌تری از او ارائه دهم.

خلاصه نمایشنامه در خون

هستر زنی بی‌خانمان و بسیار فقیر است که به همراه پنج فرزند خود، هر کدام از پدرانی متفاوت، زیر یک پل زندگی می‌کند. نمایش روایت تلاش‌های او برای فراهم کردن زندگی‌ای بهتر برای فرزندانش و درگیری او با پدران، مددکاران اجتماعی و دیگران است.

هستر شخصیتی معصوم و ساده‌دل است که با وجود شرایط سخت، همواره روایی سوادآموزی و بهتر کردن سرنوشت فرزندانش را دارد. دیوار زیر پل یادآور تلاش مداوم اوست؛ تخته‌ای برای زبان‌آموزی و هم‌زمان محلی برای اعمال خشونت جامعه. (در آغاز نمایش کلمه‌ی «هرزه» را می‌بینیم که روی دیوار نوشته شده است.)

فرزنдан: وراج، زیبا، قلدر، بچه، دردسر. هر کدام با خصلتی اصلی شخصیتی‌شان نامیده شدند. خصلتی که از پدرانشان به ارث برند.

کشیش – پدر: واعظ مذهبی‌ای که در ظاهر نصیحت‌گر و راهنمای است، اما در عمل از او سوءاستفاده‌ی جنسی می‌کند. بخشی از واعظه‌های او درباره‌ی کمک به فقراست، اما هیچ‌گاه مسئولیت فرزندش (وراج) را نپذیرفت و کمکی به هستر نکرد.

چیلی – پدر: یکی از پدران فرزندان که پس از سال‌ها بازمی‌گردد. ابتدا وعده‌ی ازدواج و حمایت می‌دهد، اما وقتی با واقعیت زندگی هستر و فرزندان روبرو می‌شود، از او روی‌گردان می‌شود.

پزشک_ پدر: وانمود می کند که می خواهد به هستره کمک کند، اما در نهایت به دنبال لذت و سود شخصی است.

دoust قدیمی، همسایه و نهادهای اجتماعی: هر کدام به شکلی بی رحمانه هستره را مسئول بدبختی هایش معرفی می کنند.

نمایش با مونولوگ هایی همراه است که در آن شخصیت ها رازهای درونی خود درباره هستره را آشکار می کنند. این مونولوگ ها نشان می دهند که جامعه زنان فقیر و مادران تنها را مقصراً وضعیت می داند، در حالی که ساختارهای اجتماعی خود عامل اصلی فشار هستند.

در پایان، فشارهای مداوم و شکستهای پیاپی، هستره را به فروپاشی روانی و خشونت می کشاند. در اوج خشم، او یکی از فرزندان خود (وراج) را از شدت استیصال می کشد.

در خون، داغ ننگ، سوزان لوری پارکس و فمینیسیم

این نمایشنامه اقتباسی روشن از رمان _داغ ننگ_ نوشتهی ناتالیل هاثورن، نویسندهی آمریکایی قرن نوزدهم است. این شباهت با نامگذاری شخصیت هستره و تمرین حرف A که همواره بر دیوار خانه هستره نقش بسته، پررنگ تر می شود.

در _داغ ننگ_، هرچند از خیانت و روابط جنسی آزادانه هستره حمایت نمی شود، اما هاثورن به روشنی واکنش جامعه نسبت به او را نقد می کند. هستره زنی است که تلاش دارد به دیگران کمک کند، مادری خوب برای فرزندش باشد و اشتباه خود را جبران کند. (اشتباهی که در غیاب همسر رخ داده، چراکه در حضور او هاثورن قادر نبود از شخصیتش در جامعه پیوریتن دفاع کند). کشیش، پدر فرزند هستره است و نمادی روشن از دورویی جامعه و قوانینش؛ قوانینی که حتی قانون گذاران هم از آن تخطی می کنند. کشیش درگیر عذاب وجودان

A است: چرا باید خوشبخت باشد وقتی هستر رنج می‌کشد؟ _ داغ ننگ_ مانیفستی برای بخشنده‌گی است. حرف که نماد خیانت بود، به نماد توانایی و مهربانی تبدیل می‌شود و کشیش نیز با اعتراف به گناهانش بخشوذه می‌شود.

اما نگاه سوزان لوری پارکس به شخصیت هستر رادیکال‌تر است؛ نگاهی ناشی از نامیدی، بدینی به جامعه و تأثیر گرفته از ایده‌های جنسی فمینیست‌های رادیکال. پارکس فرزندآوری و روابط متعدد هست را امری غیراخلاقی نمی‌داند. او برای هستر حقی طبیعی در فرزندآوری و تشکیل خانواده قائل است و او را مسئول فقرش نمی‌داند. جامعه به هستر اجازه ازدواج، سوادآموزی یا حتی یک زندگی متوسط نداده؛ چرا باید حق داشتن خانواده را نیز از او بگیرد؟ در مونولوگ پایانی هست این مسئله روشن بیان می‌شود :

«باید بچه‌دار می‌شدم... نه، البته که باید بچه‌دار می‌شدم. باید هزاران بچه می‌آوردم. ارتضی از بچه‌های خودم.»

پارکس نقدی آشکار بر مفاهیمی چون ازدواج و بهطور کلی چهارچوب‌مند کردن روابط جنسی دارد. این مسئله در قصه‌ی خوابی که هست برای فرزندانش تعریف می‌کند هم شنیده می‌شود :

پرنسیسی در قلعه‌ای زندانی است و نمی‌تواند برای یافتن همسر بیرون برود. ناچار در پنجره می‌ایستد و خواسته‌اش را فریاد می‌زند. پنج شاهزاده (تیزهوش، جون‌سخت، وحشی، خوشگل و قندusel) نزد او می‌آیند، اما پرنسیس می‌گوید نمی‌تواند هر پنج تای آن‌ها را انتخاب کند. سپس به یاد می‌آورد که می‌تواند قانون را تغییر دهد! پس با هر پنج نفر ازدواج می‌کند و پنج فرزند (وراج، بچه‌قلدر، دردسر و زیبا...) می‌آورد.

این مسئله صرفاً به معنای آزادی جنسی یا توانایی ازدواج با چند نفر نیست، بلکه نشان‌دهنده‌ی وضعیت زنی فقیر و سیاه‌پوست است که کنترلی بر زندگی‌اش ندارد. او برای برآوردن نیازهایش ناچار به چندین مرد وابسته می‌شود. در حالت ایده‌آل پرنسیس با پنج شاهزاده است؛ در حالت واقعی هست را با پنج مردی که رهایش کرده‌اند.

پارکس را می‌توان با توجه به عقاید و سوگیری‌هایش در دسته‌ی فمینیست‌های رادیکال قرار داد، هرچند در مسئله‌ی فرزندآوری از آنان فاصله می‌گیرد. فمینیسم رادیکال غالباً بر این باور است که زن تا زمانی که فرزند

می‌آورد آزاد نیست، اما پارکس عقیم کردن هستر توسط مددکاران را جنایتی می‌داند و حق او برای فرزندآوری را مسلم می‌شمارد. مردانی که از بدن او سوءاستفاده کرده و رهایش کرده‌اند، مجرماند، نه هستر.

مردانی که هستر با آن‌ها رابطه داشته از هر گروهی هستند: زنی در موقعیتی مشابه او، مددکار و همسرش، پزشک و کشیش. این نشان می‌دهد که میل جنسی بی‌مرز است و در همهٔ طبقات اجتماعی وجود دارد، اما تنها کسی که مجازات می‌شود هستر است.

در نهایت، هستر پسر کوچکش (فرزنده‌کشیش) را به نام وراج می‌کشد، زیرا او بی‌وقفه فحش نوشته شده بر دیوار («هرزه») را تکرار می‌کند. در _ DAG ننگ_ پرل، فرزند هستر، نمادی از معصومیت است و در نهایت از حمایت برخوردار می‌شود. اما در اینجا فرزند هستر خود بازتولید‌کننده‌ی همان ننگی است که جامعه بر پیشانی او زده است. هستر چاره‌ای نمی‌بیند جز این‌که خشم و ناعدالتی را بر سر تنها کسی که توان کنترلش را دارد فرو بربزد: فرزندش.

نگاه پارکس به جامعه و مسائل زنان شاید بیش از حد سیاهنمایانه به نظر برسد و گاه با بی‌توجهی به مسئولیت شخصی هستر در فرزندآوری، تصویری ساده و راه حل‌هایی را دیگال و غیرعملی ارائه دهد. اما نباید این نمایشنامه را مانیفستی برای راهکارهای اجتماعی دانست، بلکه باید آن را تلاشی برای بیان تجربه‌ای پیچیده دید: تجربه‌ی مادری مجرد، فقیر و سیاهپوست که مادر بودن را دوست دارد، اما هرگز حقی از آن خود نداشته؛ حتی در سطح ابتدایی فرزندآوری.

نباید فراموش کرد که فرزندآوری بیش از حد، همواره به عنوان باری سنگین بر گردن زنان سیاهپوست نقد شده است.

۱. استفاده از عناصر غیرزبانی در زبان

پارکس بارها تأکید می‌کند که برخی دیالوگ‌ها باید آرام‌تر گفته شوند یا حتی می‌توانند ناگفته بمانند. او عناصری مثل شدت صدا، سکوت، و تکرار را که ذاتاً «زبانی» نیستند، به عنوان بخش اصلی زبان وارد اثر می‌کند.

سکوت: سکوت در آثار او تنها مکشی نمایشی نیست (مثل سکوت در تئاتر ابزورد)، بلکه همگام با معماری صحنه و شخصیت‌پردازی عمل می‌کند. در صحنه‌ی اول، چینش بازیگران و سکوت آن‌ها حامل اطلاعاتی درباره‌ی نقش‌هاست، حتی پیش از گفتارشان.

میزانسن: بارها به نحوه‌ی ایستادن بازیگر هنگام بیان دیالوگ اشاره می‌کند. بدن و جای‌گیری شخصیت‌ها روی صحنه فقط حضور فیزیکی نیست، بلکه خودش بخشی از زبان و ابزار بیان است.

۲. تکرار و بازنگری (Rep & Rev)

این تکنیک که از ریتم جز و بلوز الهام گرفته شده، شامل تکرار یک جمله، عبارت، سکوت یا حرکت بدنی است؛ اما با تغییرات بسیار اندک.

این تغییرات کوچک معنای جمله را بازتعریف می‌کنند و باعث می‌شوند معنای جدیدی به تدریج شکل بگیرد.

پارکس از این تکنیک در دیالوگ‌ها استفاده می‌کند، مشابه با فرم رابت ویلسون در کارگردانی، اما در سطح زبان.

اهمیت تاریخی: جز و بلوز، فرم‌های موسیقایی بنیاداً سیاهپوستانه‌اند. پارکس با این کار زبان و ریتم نمایش را به فرهنگ سیاهان پیوند می‌زند.

۳. مونولوگ‌های اعترافی

هر شخصیت در جایی از نمایش مونولوگی دارد که دربارهٔ خودش توضیح می‌دهد. این مونولوگ‌ها اما همیشه صادقانه نیستند:

بعضی اعتراف‌ها دروغ یا «خودنمایی» هستند (مثل مونولوگ‌های کشیش).

برخی پر از تناقض‌اند، چون شخصیت هنوز به هویت یا کیستی خود آگاه نشده است.

این مونولوگ‌ها بیشتر شبیه جریان افکاری ناتمام‌اند، نه تحلیل‌های کامل و منسجم.

۴. همسرايان

در چند صحنه، مونولوگ‌هایی وجود دارد که همهٔ شخصیت‌ها آن را تکرار می‌کنند؛ گاهی حتی به شکل اول شخص.

این بخش‌ها کارکردی شبیه همسرایان یونانی دارند، اما نه برای بازتاب حقیقت؛ بلکه برای بازنمایی نگاه جامعه به هستره.

دیدگاه جمعی هم مانند دیدگاه فردی شخصیت‌ها متناقض است، اما نهایتاً همگی در محکوم کردن هستره هم‌صدا می‌شوند.

۵. لکنت، تکرار و شکست زبانی

این ویژگی بیشتر در دیالوگ‌های هستره و خانواده‌اش دیده می‌شود. زبان شکسته و پراز تکرار، بازتابی از موقعیت دراماتیک و ناتوانی آن‌ها در بیان کامل خود است.

۶. دیوار

دیوار پشت خانه‌ی هستره فقط یک عنصر صحنه‌آرایی نیست، بلکه بخشی از زبان نمایش است:

دیوار خیابان است، پس زبان جمعی و اجتماعی را بازتاب می‌دهد.

روی آن فحش‌هایی به هسترنوشته شده، اما همزمان محلی برای تمرین نوشتمن و یادگیری اوست.

این دیوار یادآور همیشگی ننگ، فقر و آرزوی سوادآموزی هستره است. آرزویی که هرگز از حرف اول الفبا جلوتر نرفت.

۷. حساسیت زبانی

پارکس برای هر شخصیت زبانی خاص و متناسب با هویت او انتخاب می‌کند:

بچه‌ها: ریتمیک‌تر، پر جنب و جوش‌تر

هسترن: شکننده و پر از تردید.

کشیش: محکم و مرتب.

مددکار: پر از شرم، (روابط جنسی‌ای که همراه با همسرش با هسترن داشتن و اگاهی بر این که بر سرنوشت‌ش (مسئوله)

پزشک: زبان پیچیده و آشفته .

این دقت زبانی باعث می‌شود هویت اجتماعی و روانی هر شخصیت از خلال گفتار او شکل بگیرد.

جمع بندی

سوزان لوری پارکس به عنوان نویسنده‌ای معاصر و به عنوان اولین نسل زنان سیاه پوستی که صدایی چنین رسا و جهانی کسب کردند تلاش بر بازتعریف مفاهیمی قدیمی دارد. بازی‌های زبانی و فرمیک او بیش از آن که در خدمت زیبایی‌شناسی و فرم محض باشد، در خدمت باین کردن بهتر مفاهیمی هستند که به دنبال بیانشان است و داستان‌هایی اجتماعی را برای تعریف بر می‌گزیند .

بخش اول :

"in the blood" نمایشنامه در خون

هستر زنی بی‌خانمان و بسیار فقیر است که به همراه پنج فرزند خود، هر کدام از پدرانی متفاوت، زیر یک پل زندگی می‌کنند. نمایش روایت تلاش‌های او برای فراهم کردن زندگی‌ای بهتر برای فرزندانش، و درگیری او با پدران، مددکاران اجتماعی، و... است.

** هستر** شخصیتی معصوم و ساده‌دل است که با وجود شرایط سخت، همواره روایی سوادآموزی و بهتر کردن سرنوشت فرزندانش را دارد. دیوار زیر پل یادآور تلاش مداوم اوست که در طی نمایش تبدیل به تخته‌ای برای زبانآموزی شده. و البته تخته‌ای برای اعمال خشونت جامعه (در آغاز نمایش کلمه‌ی هرزه را می‌بینیم که روی دیوار نوشته شده

کشیش - پدر: واعظ مذهبی‌ای که در ظاهر به او نصیحت و راهنمایی می‌دهد، اما در عمل از او سوءاستفاده جنسی می‌کند. نیمی از واعظه‌های او راجع به کمک به فقرا و... است اما هرگز مسئولیت فرزندش (وراج) را نپذیرفت و کمکی به هستر نکرد .

چیلی - پدر: یکی از پدران فرزندان که پس از سال‌ها بازمی‌گردد. او ابتدا وعدهً ازدواج و حمایت می‌دهد، اما وقتی با واقعیت زندگی هستر و فرزندان روبرو می‌شود، از او روی‌گردان می‌شود.

پژشک: وانمود می‌کند که می‌خواهد به هستر کمک کند، اما او هم فقط به فکر لذت و سود شخصی است.

دوست قدیمی، همسایه و نهادهای اجتماعی: هر کدام به شکلی بی‌رحمانه، هستر را مسئول بدبختی‌هایش معرفی می‌کنند.

نمایش با مونولوگ‌هایی همراه است که در آن شخصیت‌ها رازهای درونی خود دربارهٔ هستر را آشکار می‌کنند. این مونولوگ‌ها نشان می‌دهند که چگونه جامعه، زنان فقیر و مادران تنها را مقصراً وضعیت می‌داند، در حالی که ساختارهای اجتماعی خود عامل اصلی فشار هستند.

در پایان، فشارهای مداوم و شکست‌های پیاپی، هستر را به فروپاشی روانی و خشونت می‌کشاند. در اوج خشم، او یکی از فرزندان خود (وراج) را از شدت خشم و استیصال می‌کشد.

این نمایشنامه اقتباسی روشن از رمان داغ ننگ نوشته‌ی هاثورن نویسندهٔ آمریکایی قرن ۱۹ است. این تشبیه با نام گذاری شخصیت هستر به سان هستر داغ ننگ و تمرین حرف A که همواره بر دیوار خانهٔ هستر نقش بسته پررنگ‌تر نیز می‌شود.

در رمان داغ ننگ، هر چند از خیانت و رفتارهای آزادانه جنسی هستر حمایت نشده؛ اما هاثورن به شکل واضحی بر واکنش جامعه بر او نقد می‌کند. هستر را زنی توصیف می‌کند که تلاش بر کمک به همه‌گان دارد، مادری خوب برای فرزندش است، و در تلاش بر جبران اشتباه خود دارد. حتی اشتباهی که در غیاب همسر انجام شد (نه اشتباهی که در حضور او انجام شود زیرا در ان حال هاثورن توان دفاع از این شخصیت در جامعه پیوریتن را نخواهد داشت) کشیش پدر فرزند هستر است. نمادی روشن برای دو رو بودن جامعه و قوانینش. قوانینی که حتی قانون گذاران ممکن است از آن تخطی کنند. کشیش درگیر عذاب وجودان است، چرا باید خوشبخت باشد وقتی که هستر رنج می‌کشد؟ داغ ننگ مانیفستی برای بخشندگیست. و در حقیقت نیز هستر بخشیده می‌شود

حرف A که نماد خیانت تبدیل به نماد توانایی و مهربانی می‌شود و کشیش با اعتراف به گناهانش بخشووده می‌شدو.

نگاه سوزان لوری پارکس اما به شخصیت هستر نگاهی ردیکال‌تر است. نگاهی ناشی از ناامیدی و دید تیره به جامعه، و تاثیر گرفته از ایده‌های جنسی جدید فمینیست‌های رادیکال. پارکس فرزند آوری و روابط متعدد هستر را امری غیراخلاقی نمی‌شمارد. به هستر حقی طبیعی برای فرزند آوری و تشکیل خانواده می‌دهد و او را مسئول فقری که گریبانگیرش است نمی‌داند. جامعه به هستر اجازه‌ی ازدواج، و یا حتی سواد اموزی و زندگی ای در حد متوسط نداده. جرا باید حق داشتن خانواده را نیز از خود بگیرد. در مونولوگ انتهایی هستر این مسئله به روشنی بیان می‌شود: نباید بچه دار می‌شدم... نه البته که باید بچه دار می‌شدم باید هزاران بچه می‌آوردم. ارتشی از چبه‌های خودم.

پارکس همچنین به ظاهر نقدی بر مفاهیمی چنان ازدواج و در کل چهارچوب مند کردن روابط جنسی دارد. این مسئله را می‌توان در قصه‌ی خوابی که برای فرزندانش تعریف می‌کند شنید.

داستان پرنسپی را تعریف می‌کند که در قلعه‌ای زندانی شده و توان بیرون رفتن و گشتن به دنبال همسری را ندارد بنابرین در پنجره ایستاده خواسته‌اش را فریاد می‌زند و منتظر است کسی به او پاسخ دهد(شاید نمادی باشد از زندگی زنانه که مجبور استمنتظر بماند تا انتخاب شود، و کنترلی بر سرنوشت خود ندارد) پنج شاهزاده (تیزهوش، جون سخت، وحشی، خشگل، قند عسل) به سراغ او امده اما هر کدام ویژگی مثبت خود را دارند. او با ناراحتی به ان‌ها می‌گوید که نمی‌تواند هر پنج تایشان را انتخاب کند. و بعد به یاد می‌اورد که او خود می‌تواند قانون را تغییر دهد! پس با هر پنج تای پسران ازدواج می‌کندو پنج فرزند(وراج بچه قلدر دردرس زیبا) می‌آورد!

به نظر نمی‌رسد مسئله پارکس به سادگی آزادی جنسی و توان او برای ازدواج با چند نفر باشد. بلکه مسئله این است که به عنوان زنی فقیر و سیاه پوست توان دیگری برای کنترل زندگی‌اش ندارد. و به عنوان فردی که نیازهای متعدد دارد باید برای مردان متعدد شود تا بتواند به نیازهای متعددش رسیدگی کند. که در حالت ایده‌آل پرنسپی می‌شود با پنج پدر برای پنج فرزندش و در حالت واقعی زنی که توسط پنج مرد رها شده و هرگز اجازه زندگی نداشته.

سوزان لوری پارکس را با توجه به عقاید و سوگیری‌هایش می‌توان در دسته‌ی فمینیست‌های رادیکال گنجاند هرچند تاکید اصلی فمینیسم رادیکال بر آن است که زن تا زمانی که فرزند آوری می‌کند از ازد نیست و بایستد تا فرزندآور کسی شود، هرچند سوزان این طور فکر نمی‌کند. عقیم کردن هستر توسط مددکاران را

جنایتی می‌داند. مردانی که از بدن او برای لذت سواتسافده کرده و او را ترک می‌کنند را مجرم دانسته و حق او برای فرزند داشتن را مسلم می‌داند.

علاوه بر این مردانی که هستر با آن‌ها می‌خوابد از هر نوع گروهی هستند. زنی در وضع اجتماعی شبیه او. مددکار و همسرش که نیاز به کمی تفریح دارند. پزشک. و کشیش. بدیهی داستن میل‌های جنسی بی‌مرز برای انواع مختلف افراد در جامعه. در حالی که تنها کسی که مجازات می‌شود هستر است. نه دیگران.

هستر در نهایت پسر کوچکش را (پسری که با کشیش داشت) به نام وراج می‌کشد. زیرا پسر پشت سر هم فحشی که بر دیوار نوشته شده بود را تکرار می‌کند. هرزه هرزه هرزه هرزه. در ننگ داغ هاثورن پرل فرزند هستر نمادی از معصومیت است. فردی که نباید در گیر مسائل بزرگ‌ترها شود. در نهایت همسر هستر تمام اموالش را برای پرل به جا می‌گذارد هر چند پدر حقیقی او نیست و در تمام طول داستان تلاش کرده تا از پدر حقیقی اش انتقام بگیرد. اینجا اما فرزندان هستر جدا از جامعه شمرده نمی‌شوند. پسر او خود کسیست که ننگی که جامعه بر پیشانی اش چسبانده را به او یاداوری می‌کند و هستر چاره‌ای نمی‌بیند جزان که پاسخ این ناعدالتی را بر سر تنها کسی که توان کنترل کردنش را دارد بدهد! فرزندش...

نگاه پارکس به جامعه و به مسائل زنان شاید اندکی بیش از حد سیاه‌نمایانه باشد. و شاید با بی‌توجهی مطلق به مسائلی بسیار مهم، مثلاً مسئولیت هستر در قبال فرزند آوردنش، و ... سعی به ارائه تصویری ساده با راه حل‌هایی ردیکال و غیر عملی داشته باشد. هرچند نباید نمایشنامه را به عنوان مانیفستی برای ایده‌ها و راهکارها نگاه کرد. بلکه باید به او به عنوان فرصتی برای ابراز نگاه کرد. تلاشی برای ابراز رابطه‌ای پیچیده که برای مادر مجرد فقیر و سیاه پوست پیش می‌آید که مادر بودن را دوست دارد و هرگز نتوانسته حقی از خود داشته باشد. حتی در سطح فرزندآوری.

نباید فراموش کرد که فرزند اوری بیش از حد نقدی دورتاریخ بوده بر گردن زنان سیاه پوست

بازی‌های زبانی

استفاده از المان‌های غیر زبانی به صورت زبانی!

در توضیحات نمایش بارها تاکید کرده که برخی دیالوگ‌ها باید ارومتر گفته شن و یا می‌تونن گفته نشن. انگار المان‌هایی مانند شدت صدا و تکرار صدا که خود زبان نیستند بلکه مولفه‌هایی از زبان هستند همان‌قدر اساسی و با اهمیت هستند

از سکوت به عنوان عنصری پویاتر از سکوتی که در تئاتر ابزرود زیاد دیده می‌شده استفاده کرده زیرا سکوت رو همگام با معماری صحنه و فرمدهی شخصیت‌ها کرده. صحنه‌ی اول به تمامی چینش بازیگران و سکوت هر کدو و مشونه که باید از هر نقش اطلاعاتی به تماساچی بده

بارها به نحوه @یا استادن هنگام بیان دیالوگ و ... اشاره کرده. به میزان‌سن بازیگران بر صحنه بیش از صرفا حضور فیزیکی بلکه به عنوان ابزاری برای بیان استفاده کرده

شاید بتوان استفاده‌ی او از بازیگرهای یکسان برای چند شخصیت و نام‌هایی معنا دار هر شخصیت را نیز بخشی از این بازی‌ها دانست که نیاز به تحلیلی عمیق از هر شخصیت دارد

Rep and Rev- تکرار و بازنگری

تکرار و بازنگری تکنیکی است که از جز و بلوز الهام گرفته شده. هنگامی که یک جمله عبارت (و حتی در کارهای سوزان لوری پارکس) حالتی خاص از سکوت و حرکات بدنی) تکرار می‌شود اما با تغییرات بسیار اندکی (این تکنیک رو در فرم و کارگردانی رابرت ویلسون مشاهده می‌کنیم که سوزان لوری پارکس در دیالوگ واردش کرده)

این تکنیک جدا از تقویت ریتم باعث بازتعریفی معناهای قدیمی می‌شده، به شکلی که پارکس یک جمله‌ی بدیهی رو بیان می‌کنه و طی دیالوگ‌هایی که با شخصیت‌های دیگه داره معناش رو اندکی تغییر می‌ده طوری که مخاطب نفهمه دقیق کجای صحنه معنای دیالوگ تغییر یافت

و البته با توجه بهاین نکته که جز بلوز فرم‌های مسویقیایی بوند که بنیادا متعلق به سیاه پوستان بودند. لوری پارکس با دیالکت مخصوص سیاه پوست ها و استفاده از ریتم های کلاسیک تقویت کرد

مونولوگ‌های اعترافی

هر کرکتر در زمانی از داستان مونولوگی دارد که راجع به خودش توضیح می‌دهد استفاده‌ی جدید پارکس از حدیث نفس اما در این جاست که این حدیث‌های نفس همیشه صادقانه، و صحیح نیسن. بعضی وقت‌ها شخصیت‌ها دارن دروغ می‌کن و حدیث نفس صوریه که دوست دارن دیده شن (مثل برخی از مونولوگ‌های کشیش) و یا برخی اوقات در یک مونولوگ تناقض‌های بسیاری دیده می‌شوند زیر هر شخصیت به طور کامل از هویت و کیستی خودش مطمئن نیست. انگار با یک رشته‌ی افکار در حال تولد مواجهیم نه نتیجه‌ی یک انالیز کامل.

همسرایان؟

چند مونولوگ متعدد وجود دارد که توسط تمام شخصیت‌ها کفته شده. این مونولوگ‌ها درباره‌ی هستر گفته می‌شوندو حتیدر برخی جاها به شکل اول شخص بیان می‌شوند. پارکس از همسرایی شخصیت‌ها به عنوان‌صدايی که هستر رو نقد می‌کنه و دید جامعه نسبت به اون استفاده کرده. نکته‌ی جالب اینه که دید جامعه هم مثل دید خود شخصیت‌ها به خودشون مدا متناقض اما عمدتاً به نتیجه‌ای منفی می‌رسه.

لکنت، تکرار، شکست

بیشتر در هستر و اعضای خانواده‌اش دیده می‌شود. یک طور ناتوانی در بیان خود و در حرف زدن که هم‌گام با شرایط دراماتیکیست که برای هستر انتخاب شده.

دیوار

استفاده زبانی و تصویری از دیوار پشت خانه نیست کارکرد جالبی دارد. اولاً که دیوار دیوار خیابان است پس زبانی جمعی و هماگانی را القا می‌کند. یعنی بستر کلام خود جامعه است و خود شامل اطلاعاتی خباتی: فقر. در این دیوار فحش‌هایی که به هستر داده شده رو می‌بینیم و سپس تمرین‌های هستر برای یاد گرفتن خواندن و نوشتن. این دیوار علاوه بر دادن ریتم تصویری با استفاده از زبان دیوار به عنوان یادگاری همیشه پشت سر هستر ایستاده: حروف A روی دیوار کمکان می‌کند همواره به یاد داشته باشیم. یادمان نمی‌رود که هستر همان هستر هاثورن است و یادمان نمی‌رود که ننگی که بر بدن هستر زده شده بود حالا بر زندگی هستر زده شده. یادمان نمی‌رود که او فقیر استو یامان می‌رود که دوست دارد یاد بگیرد نبنوسد و یادمان نمی‌رود عمری است در حرف الف الفبا گیر کرده

بازی‌های زبانی - سیاه پوست ها

معرفی بازی‌های زبانی مختلفی که جمع کرئم وی اون کاغذه
آخریشو راجع به زبان سیاه پوستا بذارم و نقد بر ان

حساسیت بر نوع انتخاب دیالوگ برای هر شخصیت

گویش شخصیت‌های سیاه‌پوست مشخصاً متعلق به خودشان است. گویش بچه‌ها واضح‌تر و پر جنب و جوش‌تر. گویش هستر شکننده‌گی‌های بیشتری دارد. گویش کشیش مرتب‌ترو محکم‌تر. زبان مددکار پر شرم و

زبان پزشک پیچیده و اشفته، هر شخصیت با توجه به هویتش به شکل مشخصی حرف می‌زند که با دقت و
ظرافت از دیگری جدا شده

نتیجه گیری کوتاه